



REVIEW ARTICLE

Review of Journal of Public Policy of Cambridge University (Issue 4 of Volume 33)

Kiana Kamyabi

Master in political science, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

Corresponding Author's Email: Kamyabikiana@yahoo.com

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2022.85920>

Received: 2 October 2021
Accepted: 29 December 2021

ABSTRACT

Journal of Public Policy of Cambridge University is one of the important journals in the field of public policy, which has an impact factor of 2.513 in the JCR & is indexed in reputable indexing databases of international journals including Elsevier & WOS. The journal mainly publishes articles that apply social science theories, concepts, & methods to important political, economic, & social issues related to public policy. A variety of topics are presented in these articles, including environmental issues, international political economy, health, EU regulatory policies & processes, etc. The reviewers of this journal are from more than twelve disciplines of social sciences & from three continents of the world. Thus, they guarantee analytical accuracy in referring to the context of the national policy of the studied countries. In issue 41 of this magazine, 9 articles have been published that are briefly reviewed.

Keywords: Public Policy, Articles Introduction, Policy Analysis, Journal of Public Policy of Cambridge University.





مقاله مروری

مروری بر مقالات مجله سیاستگذاری عمومی دانشگاه کمبریج شماره ۴۱

کیانا کامیابی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

* رایانامه نویسنده مسئول: Kamyabikiana@yahoo.com

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2022.85920>

تاریخ دریافت: ۱۰ مهر ۱۴۰۰

تاریخ پذیرش: ۸ دی ۱۴۰۰

چکیده

مجله سیاستگذاری عمومی دانشگاه کمبریج یکی از مجلات مهم حوزه سیاستگذاری عمومی است که در جی سی آر JCR دارای ضریب تاثیر ۲,۵۱۳ می باشد و در پایگاه های معتبر نمایه سازی مجلات بین المللی از جمله الزویر و WOS نمایه شده است. این مجله عمدتاً مقالاتی را منتشر می کند که نظریه ها، مفاهیم و روش های علوم اجتماعی را در موضوعات مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مرتبط با سیاست های عمومی به کار می گیرند. موضوعاتی متنوعی در این مقالات ارائه می شود از جمله مسائل زیست محیطی، اقتصاد سیاسی بین الملل، سلامت، سیاست ها و فرآیندهای نظارتی اتحادیه اروپا و... داوران این مجله از بیش از دوازده رشته علوم اجتماعی و از سه قاره جهان هستند؛ از این رو دقت تحلیلی در ارجاع به زمینه و متن سیاست ملی کشورهای مورد مطالعه را تضمین می کنند. در شماره ۴۱ این مجله ۹ مقاله منتشر شده است که به اختصار معرفی می گردند.

واژگان کلیدی: سیاستگذاری عمومی، معرفی مقالات، تحلیل سیاست، مجله سیاستگذاری عمومی دانشگاه کمبریج.

مقدمه

در شماره ۴۱ مجله سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه کبیرج، ۹ مقاله منتشر شده است که به اختصار معرفی می‌گردند.

رش و همکاران (2021) در مقاله ای با عنوان «سمت های انتصابی خالی در سازمان های اجرایی ایالات متحده» وضعیت سمت های انتصابی ریاست‌جمهوری ایالات متحده که مشروط به تایید سنا هستند را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند. در این مقاله آمده است مدیران اجرایی سازمان های اداری در دولت فدرال ایالات متحده منصوب رئیس جمهور و کنگره هستند. اینجا نقطه اتصال بوروکراسی به شاخه های سیاسی قانون اساسی ایالات متحده است که می تواند به عنوان نماد برجسته ای از ناکارآمدی دولت عمل کند به ویژه در سمت هایی که برای مدت طولانی خالی می مانند. نویسنده معتقد است سمت های «خالی» محصولات جانبی طراحی قانون اساسی آمریکا هستند که تحت تأثیر متقابل سیاست نهادی شکل گرفته اند. در نتیجه منصوبین اجرایی اغلب خود را در خدمت دو ارباب (رئیس جمهور و کنگره) می بینند و این تأثیر مشترک، اغلب زمانی که فاصله نسبی ایدئولوژیک بین این دو وجود دارد، آشکار می شود. در این پژوهش با استفاده از یک مجموعه اطلاعات جدید، سمت های خالی انتصابی در بخش های اجرایی و سازمان های تک سرپرست از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۳ تجزیه و تحلیل شده است. به دلیل فقدان یک منبع جامع اطلاعات درباره اطلاعات شغلی منصوبان، این پژوهش مجموعه اطلاعات خود را از منابع مختلف درباره ۴۱۶ سمت اجرایی و سازمان های تک سرپرست از ژانویه ۱۹۸۹ تا ژانویه ۲۰۱۳ را جمع آوری کرده است. این اطلاعات هم مربوط به دوره های روسای جمهور دموکرات و هم جمهوری خواه است. برای دستیابی به هدف پژوهش و تحلیل داده ها، یک مدل نظری تدوین شده که شروع و طول دوره سمت های خالی را نشان می دهد. برای بررسی اینکه چرا مناصب خالی، شکل می گیرند و تا چه مدت خالی باقی می مانند، مدل ساده ای از فرآیند انتصاب با اقتباس از نظریه چپو و روتنبرگ (2014) که خود متأثر از مدل های تنظیم کننده رومر و روزنتال (1978) است تدوین شده است. در این زمینه باید توجه داشت که تعداد کمی از نامزدها به طور کامل توسط کنگره رد می شوند، در عوض باید روی تأخیر در فرآیند انتصاب تمرکز کرد. در ادامه یک مدل تجربی نیز طراحی شده که نتایج پژوهش را گزارش کرده است. این مدل هم موقعیت و هم روابط ساختار-کارگزار را به عنوان یک اصل مهم برای سیاست سمت های خالی، برجسته می کند. بر اساس این مدل، فرضیه های پژوهش به شرح زیر است: فرضیه اول: وقتی که یک سمت خالی ایجاد می شود، در سمت های بالاتر با میزان کمتر تأخیر مطابقت دارد. فرضیه دوم: وقتی که یک سمت خالی ایجاد شود، واگرایی ایدئولوژیک بیشتر سنا و سازمان مربوطه با سطوح کمتر تأخیر مطابقت دارد. فرضیه سوم: وقتی که یک سمت خالی ایجاد شود، واگرایی ایدئولوژیک بیشتر سنا و سازمان مربوطه با میزان کمتر مناصب خالی مطابقت دارد. فرضیه چهارم: وقتی که یک سمت خالی ایجاد شود، سمت های بالاتر، با میزان کمتر مناصب خالی مطابقت دارد. بر اساس این فرضیه ها، متغیر وابسته پژوهش «روزهای خالی» است که به معنای تعداد کل روزهای است که هر سمت در طول هر ۱۲ دوره کنگره خالی بوده است. برای بررسی فرضیه ها از یک مدل دوجمله ای با نقطه صفر^۴ استفاده کردیم که هم با مدل رسمی و هم با داده ها مطابقت دارد. از این نظر و به لحاظ تئوریک اولین بار است که فرضیه هایی در مورد علل سازمانی، میزان سمت های خالی و طول مدت سمت های خالی پیشنهاد می شود. به متغیرهای مستقل اصلی، چندین متغیر کنترلی را می توانیم اضافه کنیم. برخی از این متغیرها را پژوهشگران پیشنهاد کرده اند که ممکن است بر فرآیند انتصابات نیز موثر باشند. تضاد ایدئولوژیک و واگرایی ایدئولوژیک بین رئیس جمهور و اعضای اصلی سنا در پژوهش های قبلی در مورد تأیید قرار گرفته است. پژوهش های دیگری نیز بر اهمیت ساختار سازمانی در فرآیند انتصابات اشاره کرده اند. از این رو در این مقاله، فراوانی و مدت زمان خالی بودن سمت ها از طریق برجسته کردن دو عامل اصلی «وضعیت سمت» و «تلاش سنا برای تأثیرگذاری بر بوروکراسی» مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج نشان می دهد که در سمت های سطح بالا، کاهش تغییر و مدت زمان سمت های خالی را شاهد هستیم. سمت های انتصابی در سازمان ها از نظر ایدئولوژیک متفاوت

1 - Appointee Vacancies in US Executive Branch Agencies
 2 - Institutional Politics
 3 - Principal-Agent
 4 - Zero-Inflated Negative Binomial (ZINB) Model

هستند. سمت های کمیته های سنا نسبت به سازمان های مرکزی برای مدت کمتری خالی هستند. واگرایی ایدئولوژیک در زمانی که سازمان در سمت راست (چپ) کمیته جمهوریخواه (دموکرات) و کرسی های سنا قرار دارد، بیشترین اهمیت و تاثیرگذاری را دارد. در این پژوهش تاکید شده که برای اولین بار بر اساس نتایج تجربی یک مدل نظری، بحث سمت های خالی و هم طول دوره سمت های خالی به عنوان تابعی از روابط سنا و سازمان های اجرایی مورد بررسی قرار گرفته است. نوآوری دیگر این پژوهش این است که مجموعه داده های جدیدی در این مورد در یک بازه زمانی نسبتاً طولانی تدوین شده است. در انتهای پژوهش نیز بر توجه بیشتر پژوهشگران به بحث سمت های خالی در ایالات متحده به ویژه درباره پیامدهای آن تأکید شده است.

هانسن و جانسا (2021) در مقاله ای با عنوان «پیچیدگی، منابع و کپی کردن متن در مجالس قانونگذاری ایالتی» به بررسی نوآوری و یا کپی کردن متن قوانین در مجالس ایالتی در ایالات متحده آمریکا پرداخته اند. در این پژوهش آمده است وقتی که نوآوری های سیاستی آدر سراسر ایالت ها منتشر می شوند، هر ایالت حق انتخاب دارد که آیا این سیاست را به همان شکلی که قبلاً در سایر ایالت ها تصویب شده، به تصویب برساند یا اینکه، اصلاحاتی را در تنظیمات سیاست مربوطه ایجاد کند تا مطابق با نیازهای منحصر به فرد آن ایالت باشد. به عنوان مثال رای دهندگان ایالت های واشنگتن و کلرادو در سال ۲۰۱۲ استفاده تفریحی از ماری جوانا را تایید کردند. این کار موجهی از قانونی سازی و تصویب این مسئله را در سراسر ایالت ها به راه انداخت. وقتی که ایالت ایلینوی در سال ۲۰۱۹ به عنوان اولین ایالت، استفاده تفریحی از ماری جوانا را از طریق قانونگذار خود و نه در قالب یک رأی گیری تصویب کرد، به سادگی همان سیاست ایالت های مبتکر اولیه را اتخاذ نکرد. در عوض، قانون ایلینوی مشوق هایی را برای داروخانه های ماری جوانا متعلق به اقلیت ها اضافه کرد و مالیات آن را به میزان غلظت محصول گره زد. قانونگذاران انگیزه هایی برای تدوین سیاست های عمومی درست دارند. سیاست، چه به دلیل انگیزه های درونی یا به دلیل نوشتن سیاست های عمومی ضعیف می تواند منجر به پیامدهای اجتماعی و سیاسی ناخواسته شود. اینکه آیا ایالت ها، زبان متن سیاست را از سیاست های پیچیده کپی می کنند یا از نو تدوین می کنند و نوآوری دارند به منابع قانونی آنها بستگی دارد. در حالی که دولت های ایالتی به دنبال حل چالش های اجتماعی و اقتصادی هستند، قانونگذاران ایالتی برای ایده های سیاستی به ایالت های همتا مراجعه می کنند. دانشمندان به دنبال این بوده اند که بفهمند چرا برخی ایده های سیاستی، کشش لازم را ایجاد می کنند و در سراسر ایالت ها منتشر می شوند در حالی که سایر ایده ها این ویژگی را ندارند. زمانی که دولت ها از موفقیت ها و شکست های یکدیگر در یک فرآیند یاد می گیرند، ممکن است ایده هایی منتشر شود. در فرایند این یادگیری اجتماعی، عوامل خارجی مانند ویژگی های دولت مبتکر، عبور از زمان و شرایط ملی نیز ممکن است نقش داشته باشد. به همان شکلی که دولت ها کمتر احتمال دارد که سیاست هایی را اتخاذ کند که در دولت های متمایزتر از نظر ایدئولوژیک مطرح شده بودند. دولت ها ممکن است تمایل به ابداع مجدد آن سیاست ها داشته باشند یا اینکه قانونگذاران ممکن است بخواهند ایده سیاست هایی را که مدت ها پیش اتخاذ شده اند، به روزرسانی کنند. نوآوری دولت ها در زمینه تدوین سیاست ها یا انطباق سیاست ها با تغییرات سیاسی و اقتصادی که داشته اند از زمان پذیرش اولیه سیاست ها در سراسر ایالات متحده رخ داده است. در حالی که ملاحظات سیاسی، اقتصادی و نهادی قانونگذار را تحت تاثیر قرار می دهد. ویژگی های خود زبان سیاستگذاری^۵ نیز قانونگذاران را درباره کپی کردن یک سیاست یا ابداع مجدد متن سیاست تحت تاثیر قرار می دهد. برای دستیابی به هدف پژوهش در اینجا سه فرضیه مطرح شده است: فرضیه اول: با افزایش میزان پیچیدگی یک سیاست، کپی کردن متن آن در سایر ایالت ها کاهش می دهد. فرضیه دوم: با افزایش هزینه های کارکنان، کپی کردن متن کاهش می یابد. فرضیه سوم: با افزایش هزینه های کارکنان، ارتباط فزاینده ای منفی بین پیچیدگی متن و کپی کردن آن وجود دارد. بر این اساس در این پژوهش استدلال شده که دولت ها در بیشتر موارد سیاست های پیچیده را از نو اختراع می کنند و ایالت هایی دارای قوای مقننه با منابع

- 1- Complexity, Resources & Text Borrowing in State Legislatures
- 2- Policy Innovation
- 3- Minorities
- 4- Social Learning
- 5- Policy Language
- 6- Complexity

زیاد نسبت به هم‌تایان خود که منابع کمتری دارند، در بیشتر موارد سیاست‌ها را دوباره اختراع می‌کنند. این استدلال با استفاده از بررسی متن لایحه قانونی ۱۸ سیاست مطرح شده از سال ۱۹۸۳ تا ۲۰۱۴ در ۵۰ ایالت آمریکا بررسی شده است. با استفاده از ابزارهای تحلیل متن مشخص شد که مطابق با انتظارات، سیاست‌های پیچیده بیش از سیاست‌های ساده دوباره ابداع می‌شوند. قانونگذاران به طور متوسط بیش از مجالس قانونگذاری با منابع کم، لوایح را دوباره تدوین می‌کنند. متوجه شدیم که قانونگذاران دارای منابع کم، سیاست‌های پیچیده را تقریباً با همان سرعتی دوباره ابداع می‌کنند که مجالس قانونگذاری با منابع بالا. نتایج حاکی از آن است که حتی قوای مقننه با منابع کم برای تطبیق سیاست‌های پیچیده، از نو اقدام می‌کنند. نتایج نشان می‌دهد منابع موجود یک قوه مقننه به ظرفیت آن برای عمل مستقل و نوآورانه مرتبط است. همچنین ایالت‌های دارای محدودیت زمان قانونگذاری به طور قابل توجهی تمایل کمتری به ابداع مجدد سیاست از خود نشان داده‌اند. محدود کردن یا کاهش هزینه‌های مجالس قانونگذاری و کارکنان، قانونگذار را مجبور به سهمیه بندی می‌کند و می‌تواند توانایی آنها را برای عملکرد کامل به خطر بیندازند. **آرنلدز (2021)** در مقاله‌ای با عنوان «تمرکززدایی مرگ؟ بودجه‌های محلی و خشونت سازمان یافته جنایی» به این مسئله پرداخته که وقتی که مافیا برای منابع دولت‌های محلی مبارزه می‌کند، خشونت سازمان یافته جنایی افزایش می‌یابد. در دهه‌های گذشته، تمرکززدایی در ابعاد مختلف در بسیاری از کشورهای جهان با هدف افزایش دموکراسی محلی اجرا شده است تا از طریق تمرکززدایی سیاسی، قدرت به رهبران منتخب مردمی منتقل شود. از طریق تمرکززدایی مالی، مالیات و سایر مخارج به دولت‌های محلی واگذار می‌شود و از این طریق به نیازهای شهروندان مبنی بر ارائه خدمات عمومی^۱ با کارایی مطلوب پاسخ داده می‌شود و باعث پاسخگویی ارائه دهندگان خدمات نسبت به مالیات دهندگان می‌شود. منتقدان، تمرکز زدایی را با خطراتی از جمله نبود ظرفیت‌های اداری^۲ متناسب، مخارج بدون برنامه ریزی، افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای و افزایش فساد و تبانی همراه می‌دانند. تئوری تمرکززدایی مالی با هدف افزایش مدیریت درآمد و ارتقای کارایی ارائه خدمات عمومی ارائه شد. با این وجود برخی منتقدان ادعان می‌کنند که تخصیص منابع به صورت (محلی) باعث کاهش کارایی می‌شود. در شهرداری مکزیک طی سال‌های ۲۰۱۵-۱۹۹۵ بین مخارج محلی و شدت خشونت رابطه معنی داری یافت شد و بالا بودن سرانه مخارج محلی به طور معنی داری با قتل در ارتباط بود. هدف این مقاله، افزایش بینش درباره خطرات بزرگ غفلت شده ناشی از تمرکززدایی از جمله ارتباط بین تمرکززدایی مالی و خشونت جنایی سازمان یافته است. نفوذ جرایم سازمان یافته در نهادهای عمومی تهدیدی بزرگ برای دموکراسی می‌باشد. کشورهای بزرگ با تنوع قومیتی، از وجود خشونت جنایی سازمان یافته رنج می‌برند. تلاش دولت مرکزی برای مهار فعالیت‌های مجرمانه اغلب بی‌تاثیر است. در این شرایط، دولت‌های محلی به طور مکرر با اعمال فشار برای صدور مجوز فعالیت‌های غیرقانونی توسط مافیا تسخیر می‌شوند. شهرداری‌ها به عنوان منبع درآمد بیشتر از سایر نهادها مورد توجه مافیا قرار می‌گیرند. ارتباط وجود گروه‌های جنایی و کارکنان ادارات محلی هم مورد غفلت پژوهشگران تمرکز زدایی و جرم شناسان واقع شده است. در مقابل، رسانه‌های مردمی از وجود این رابطه آگاه هستند. بنابراین سازمان‌های جنایی از منابع مالی محلی به عنوان منبع درآمد استفاده می‌کنند. براساس شواهد، زمانی که سرانه مخارج محلی افزایش می‌یابد، شدت خشونت‌ها نیز افزایش می‌یابد. اصلاحات تمرکززدایی مالی با افزایش مدیریت مخارج، باعث ایجاد امنیت مالی می‌شود. فساد در سیستم‌های اداری توسط کارکنان دولتی انجام می‌شود. این افراد، اعمال غیرقانونی را از طریق تاثیر بر نخبگان قدرتمند اداری انجام می‌دهند. در این مقاله، گروه‌های جرایم سازمان یافته^۳ می‌باشد. مشخصه این گروه‌ها، مخفیانه و شراکتی عمل نمودن آنهاست. آنها منابع زیادی را اعم از افراد، قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی و صنایع جنایی مثل قاچاق مواد مخدر و پولشویی به کار می‌گیرند. اثر کنترل کنندگی ضعیف پلیس و عملکرد نامطلوب قوه قضائیه احتمالاً در ایجاد این موضوع دخیل هستند. تحلیل داده‌ها با مدل رگرسیون مقطعی^۴ سری زمانی و نرخ رسمی قتل در کلان‌شهرها بررسی می‌شود و این مدل، پیش بینی کننده میزان بودجه است. در این مدل از داده‌های سرشماری که هر ۵ سال یکبار از سال

1 - The Decentralisation of Death Local Budgets & Organised Crime Violence
 2 - Decentralisation
 3 - Public Services
 4 - Administrative Capacities
 5 - Organised Criminal Groups
 6 - Cross-Sectional Regression

۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵ جمع آوری شده اند، استفاده شد. داده های مربوط به ۲۴۶۶ نفر از کارکنان شهرداری که در ۳۱ ایالت فدرال و یک ناحیه فدرال مکزیکوسیتی استفاده شد. حجم نمونه طی سال های بررسی متفاوت است. به منظور تمایز بین وقوع و شدت خشونت از تحلیل رگرسیون استفاده شد. در این مطالعه، تحلیل رگرسیون بصورت ترکیبی با فرض ثابت بودن زمان و در نظر گرفتن متغیرهای سطح شهرداری یعنی مخارج محلی^۱ و درآمدهای محلی^۲ به کار گرفته شد. در تحلیل رگرسیون خطی طولی، از نرخ عمومی قتل به عنوان دلیلی برای وجود گروه‌های جرایم سازمان یافته استفاده می شود. برای تحلیل رگرسیون خطی مقطعی، هر گونه مرگ مربوط به درگیری مستقیم بین دو یا چند گروه جرایم سازمان یافته یا اعدام های هدفمند اعضای گروه‌های جرایم سازمان یافته را منعکس می کند. اولین متغیر مستقل مقدار سرانه (بودجه) و سال در ۱۰۰۰ پزو مکزیکی معادل ۶۳ دلار آمریکا در سال ۲۰۱۵ است. شاخص توسعه انسانی^۳ محرومیت مطلق را نشان می دهد که عاملی برای ناامیدی، خشم و خشونت در نظر گرفته می شود و شاخصی مهم برای تخصیص بودجه محلی می باشد زیرا بخش بزرگی از تبادلات بودجه بین دولتی بر اساس معیار محرومیت انجام می شود. تولید درآمد توسط خود شهرداری احتمالاً در شهرداری های فقیرتر کمتر خواهد بود. همچنین، ممکن است کمبود فرصت های شغلی باعث انگیزه ساکنان برای مشارکت در اقتصاد غیرقانونی بیشتر شود. زنان سرپرست عامل بالقوه ای برای خشونت محسوب می باشد که نشان دهنده بهره وری پایین است و درآمد کمتری برای دولت‌های محلی ایجاد می کنند. بالا بودن تعداد اعضای خانوار نیز ممکن است باعث افزایش نرخ قتل شود. ساکنین مناطق شهری خشن تر هستند و مالیات های محلی را با کارایی بیشتری جمع آوری می کنند. بالا بودن نسبت مردان جوان (بین ۱۵ تا ۲۹ سال) و همچنین تعداد مردان به ازای هر زن مهم است زیرا مردان جوان اغلب فعالیت های مجرمانه انجام می دهند. شهرداری کوچک ممکن است ظرفیت‌های اداری ضعیف‌تر، کیفیت ارائه خدمات عمومی پایین‌تر و جذب منابع بیشتری داشته باشند. روابط انتخاباتی به عنوان عاملی مختل کننده روابط رهبران محلی و گروه‌های جرایم سازمان یافته را با مشکل مواجهه می کند و منجر به از دست دادن کنترل اجتماعی و افزایش خشونت می شود. طرفداران تئوری تمرکززدایی آنرا جهت پاسخ به نیازهای محلی مطلوب می دانند و علاقه‌مند به افزایش منابع محلی برای خدمات ضروری مانند بهداشت و آموزش هستند. متغیر دیگر، نزدیک بودن برخی شهرداری هایی به مسیرهای اصلی قاچاق مواد مخدر بود که می تواند منجر به افزایش سرمایه‌گذاری در امنیت عمومی محلی و افزایش سطح منابع محلی شود. این موضوع تداعی کننده خطر علیت معکوس است. متغیر ضریب جینی (نابرابری) برای بازتاب محرومیت نسبی در نظر گرفته شد. نتایج حاصل از تحلیل رگرسیون خطی طولی، رابطه معکوسی را بین اندازه بودجه و احتمال وقوع نبردهای گروه‌های جرایم سازمان یافته و شدت آن نشان می دهد. همچنین یافته ها حاکی از این است افزایش ۱۰۰۰ پزو مکزیکی در مخارج محلی، احتمال خشونت را تا ۱۰ درصد کاهش می دهد. در مقابل، یافته های رگرسیون مقطعی نشان از افزایش ۱۳ درصد نرخ قتل‌های محلی با افزایش سرانه ۱۰۰۰ پزو مکزیکی است. افزایش سرانه پلیس، شدت درگیری بین گروه‌های جرایم سازمان یافته را افزایش می دهد که این موضوع منعکس کننده علیت معکوس می باشد. زیرا افزایش نرخ قتل می تواند منجر به استقرار پلیس اضافی شود. لازم بود متغیر مکان به عنوان متغیر مخدوش کننده وارد مطالعه شود. زیرا رابطه بین خشونت سازمان یافته جنایی و مخارج محلی می تواند نتیجه اثرات مخدوش کننده مکان جغرافیایی باشد. نتایج حاکی از یک رابطه مثبت معنادار و قوی بین سطح مخارج عمومی محلی و شدت خشونت سازمان یافته در شهرداری‌های مکزیکی است. نتایج نشان نمی دهد که سهم درآمدهای بالاتر ایجاد شده توسط خود شهرداری ها بر خشونت تأثیر می گذارد. با اینکه تمرکززدایی مالی، نیروی محرکه در جهت افزایش منابع عمومی در سطح محلی است، اصلاحات تمرکززدایی می تواند به جنگ‌های بین گروه‌های جرایم سازمان یافته و افزایش شدت خشونت‌های عمومی منجر شود. تئوری تمرکززدایی مالی افزایش قابل توجهی در کارایی ارائه خدمات را نوید می دهد. با این حال، تمرکززدایی می تواند خطری برای یکی از اساسی ترین خدمات عمومی ارائه شده، یعنی امنیت عمومی باشد.

1 - Local Spending
2 - Own-Source Local Revenue
3 - Human Development Index

مک کال و همکاران (2021) در مقاله ای با عنوان «مسائل مکان: ظرفیت دولت، ویژگی های جامعه و سرمایه اجتماعی در شهرستان های ایالات متحده» نقش چند ویژگی مهم جامعه از جمله قدرت نهادهای دولتی را در تبیین تغییر سرمایه اجتماعی در سطح محلی ارزیابی می کنند. در طول چند دهه گذشته، ادبیات این حوزه نشان می دهد که نظریه سرمایه اجتماعی پتانسیل زیادی دارد تا به عنوان یک اهرم سیاست عمومی در نظر گرفته شود. در این مقاله آمده است «پژوهشگران مدت‌هاست که استدلال می کنند که سرمایه اجتماعی، ظرفیت تغییر توسعه اقتصادی و اجتماعی در سطح محلی را دارد و جوامع دارای سرمایه اجتماعی بالا از مجموعه ای از نتایج مثبت توسعه اقتصادی و اجتماعی بهره می برند». مناطق دارای سرمایه اجتماعی بالا طیفی از نتایج مطلوب از جمله مشارکت بیشتر مدنی، عملکرد بهتر دولت و ارتقای شاخص های اقتصادی را دارند. در این زمینه شواهد قوی وجود دارد که نشان می دهد مکان، نقش مهمی در تغییر سرمایه اجتماعی دارد. برای مثال، پاتنام (2001) نشان می دهد که برخی از ایالت های آمریکا مانند ورمونت سرمایه اجتماعی بالایی دارند، در حالی که برخی دیگر مانند می سی سی پی در انتهای طیف قرار دارند. در این مقاله توضیحات مختلفی درباره اینکه چرا سرمایه اجتماعی در هر مکان متفاوت است، ارائه شده است. یک هسته تحلیل این پژوهش به نقش ظرفیت دولت آدر ارتقای سرمایه اجتماعی مربوط است. برای تجزیه و تحلیل داده ها از آزمون دو جنبه ای برای ارزیابی رابطه بین عوامل تعیین کننده مکان محور و سرمایه اجتماعی در سطح محلی استفاده شده است. در این راستا به تحلیل تاثیر ظرفیت نهادی دولت و ویژگی های سطح جامعه بر تغییرات سرمایه اجتماعی در ۳۱۴۱ شهرستان ایالات متحده پرداخته می شود. تعداد شهرستان های مورد استفاده در این تحلیل ۲۹۵۹ شهرستان است به دلیل اینکه داده های پرت مربوط به ۱۵۳ شهرستان حذف و داده های ۲۹ شهرستان نیز در دسترس نبودند. تجزیه و تحلیل داده های بر اساس رگرسیون و مدل سازی Blinder-Oaxaca برای کشف تفاوت سرمایه اجتماعی در شهرستان ها انجام شده است. پژوهشگران اغلب از این مدل برای آزمایش نابرابری در سلامت و اقتصاد استفاده می کنند. نتایج مدل تجزیه و تحلیل نشان می دهد که چگونه تفاوت های مشاهده شده در سرمایه اجتماعی شهرستان را می توان با هر دو متغیر مستقل توضیح داد. ابتدا این مسئله بررسی شده که آیا سطح سرمایه اجتماعی در شهرستان ها متفاوت است؛ زیرا شهرستان ها از نظر ظرفیت دولت و سایر ویژگی های سطح جامعه متفاوت هستند. دوم اینکه که آیا سطوح متفاوت سرمایه اجتماعی را می توان به متغیرهای مستقل متفاوت نسبت داد؟ نقش دولت در سرمایه اجتماعی در مکان های مختلف از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سرمایه اجتماعی اغلب به عنوان یک عامل جدایی ناپذیر برای جامعه و توسعه اقتصادی توسط بازیگران سیاستی در نظر گرفته می شود. با این حال، داده ها نشان می دهد که تا حدی، مکان در تبیین تنوع سرمایه اجتماعی اهمیت دارد. یافته ها نشان می دهد که عوامل تعیین کننده سرمایه اجتماعی ممکن است بیشتر از سایر پژوهش ها باشند. داده های پژوهش، عوامل تعیین کننده سرمایه اجتماعی را با توجه به سطح تعیین کنندگی این عوامل و میزان تاثیر آنها نشان می دهند. مقدار ضرایب این عوامل بر اساس مکان، متفاوت است. به عنوان مثال، ارزش ضرایب ظرفیت دولت، تفاوت هایی را در سطح سرمایه اجتماعی در شهرهای بزرگ (و نه در سراسر منطقه) نشان می دهد. هم‌زمان، تغییرات در سطوح دارایی یا برخورداری ظرفیت دولت، برخی تفاوت ها در سطح سرمایه اجتماعی در سراسر منطقه (و نه در شهرهای بزرگ) را نشان می دهد. مدل تجزیه و تحلیل این پژوهش نشان می دهد سطوح مخارج دولت با سطح متفاوت سرمایه اجتماعی در کلان‌شهرها ارتباطی ندارد اما سطوح مخارج دولت بر توانایی آنها برای تاثیرگذاری بر نمرات شاخص سرمایه اجتماعی در سراسر منطقه تفاوت ایجاد می کند. اگرچه این پژوهش به نقش مکان و سرمایه اجتماعی در سطح شهرستان های ایالات متحده می پردازد، یافته‌ها ممکن است در سایر جوامع نیز قابل اجرا باشند. تفاوت در کلان‌شهرها و غیر کلان‌شهرها و پیامدهای آن برای سرمایه اجتماعی مطمئناً منحصر به ایالات متحده نیست. شواهدی مبنی بر وجود رابطه بین سرمایه اجتماعی و ظرفیت دولت محلی در بسیاری از کشورها وجود دارد. داده‌های ما نشان می دهد که رابطه ظرفیت دولت همانند سایر عوامل تعیین کننده سرمایه اجتماعی مربوط به سطح جامعه است. در مجموع، سطح بالاتر ظرفیت دولت در شهرستان با سرمایه اجتماعی بالاتر مرتبط است. همچنین یافته ها نشان می دهد که بازیگران

1 - Place matters: Government Capacity, Community Characteristics, & Social Capital Across United States Counties

2 - Government Capacity

سیاستی باید از نقش مکان در تعیین‌کننده‌های سطح جامعه آگاه باشند زیرا ممکن است مکان، اثربخشی استراتژی‌های سرمایه اجتماعی را تغییر دهد.

بندیلو و هورنانگ (2021) در پژوهشی با عنوان «چرخه‌های برنامه‌های سیاستگذاری از طریق گروه‌های برنامه‌ای جدید و قدیم» با استفاده از چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده (PAF) برای پاسخ به این سؤال استفاده می‌کند که تسلط و افول یک برنامه‌های سیاستی خاص در یک بخش سیاست چگونه صورت می‌گیرد؟ چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده (PAF) گروه‌های برنامه‌ای و برنامه‌های سیاستی را وارد پژوهش‌های فرآیند سیاستگذاری کرد. «گروه‌های برنامه‌ای» به عنوان گروه‌های اجتماعی افراد در داخل دولت تعریف می‌شوند که بر اساس تجربیات مشترک شکل می‌گیرند و با متعهد شدن به یک برنامه‌های سیاستی، هویت یک گروه اجتماعی را شکل می‌دهند. «برنامه‌های سیاستی» نیز به عنوان مجموعه‌ای از اهداف سیاستی و ابزارهای مرتبط با آن تعریف می‌شوند که مبتنی بر ادراک یک مشکل و راه حل‌های ساختاری آن است که برای چندین دهه می‌تواند سیاست‌های یک بخش را شکل دهند. چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده، این فرض را مطرح می‌کند که ایده‌ها و آرزوهای حرفه‌های بازیگران درگیر در یک حوزه سیاستی می‌تواند در ارتقا و تداوم برنامه‌های سیاستی نقش مهمی داشته باشد. بر اساس این فرض است که بازیگران سیاستی از طریق پیگیری ایده‌های سیاستی در تلاش برای افزایش اقتدار و انتظار مزایای شغلی و بازده‌های جاری هستند. از این چارچوب قبلاً در حوزه‌های سیاستگذاری سلامت، دفاع و بازار کار استفاده شده است. با این حال نقش بازیگران و سازمان‌ها و سوابق آنها در مراحل بلندمدت تغییر سیاست و ثبات هنوز تئوریزه نشده است. چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده می‌تواند چگونگی تسلط یک برنامه را علی‌رغم وقوع تحولات تغییردهنده توضیح دهد. بر این اساس در این مقاله ابتدا نظریه‌های موجود در مورد تغییر و ثبات سیاست مورد بررسی قرار گرفته و به ویژه بر ویژگی‌های چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده با تمرکز بر سهم آن در درک الگوهای چرخه‌ای تسلط برنامه‌ای تأکید شده است. در ادامه، گروه‌های برنامه‌ای و برنامه‌های سیاستی به ترتیب مفهوم‌سازی شده و برای اثبات فرضیه‌ها در مورد رابطه متقابل ویژگی‌های برنامه‌ای و ویژگی‌های بازیگر و تسلط برنامه‌ای، اصطلاحات مختلف این حوزه بررسی می‌شود. از جمله گروه‌های برنامه‌ای، هویت برنامه‌ای، زیرسیستم سیاستی، شبکه مسئله، جوامع معرفتی، رژیم سیاستی، پارادایم سیاستی و برنامه‌های سیاستی.

چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده از این ایده شروع می‌شود که برنامه‌های سیاستی با گروه‌های برنامه‌ای مرتبط هستند و اینکه این دیدگاه می‌تواند تداوم سیاست بلندمدت را توضیح دهد زیرا این امکان را فراهم می‌کند که با تمرکز بر ویژگی‌های مرتبط با برنامه و بازیگر، تداوم برنامه‌های سیاست را در پویایی متناوب تغییر و ثبات سیاست مرتبط با آن توضیح دهد. چارچوب اقدام برنامه‌ریزی شده از این مشاهدات شروع می‌شود که برنامه‌های سیاستی رویایی، به عنوان مجموعه‌ای از اهداف و ابزارهای سیاستی که متعاقباً به تصویب رسیده، به هم پیوسته می‌شوند. اصلاحات سیاستی ممکن است سیاست‌های یک بخش را در طی چندین دهه شکل دهد. گروه برنامه‌ای یک برنامه‌های سیاستی را اتخاذ می‌کند که هم به عنوان یک عنصر الزام آور گروه برنامه‌ای و به عنوان اهرمی برای تحقق هدف مشترک افزایش اقتدار عمل می‌کند. اصطلاح گروه برنامه‌ای به معنی پیوند غیرقابل برگشت بین یک برنامه‌های سیاستی و یک گروه است که به این برنامه‌های متعهد است و عضویت چنین گروهی مبنایی را برای اعتماد و همکاری متقابل ایجاد می‌کند. بر اساس این چارچوب نظری در این مقاله، این فرضیه‌ها مطرح شده است: فرضیه چرخه برنامه: تداوم یک برنامه‌های سیاستی از طریق یک الگوی چرخه‌ای که در طی آن احتمال تداوم سیاست به مرحله‌ای بستگی دارد که در آن برنامه‌های سیاستی در یک برهه زمانی معین قرار می‌گیرد. فرضیه نهادینه شدن بازیگر برنامه: احتمال تداوم یک برنامه‌های سیاستی در مدت زمان طولانی‌تری که موسسات بیشتری سلطه خود را از طریق بازیگران برنامه‌ای که این جایگاه‌ها را

- 1 - Policy Programme Cycles Through Old & New Programmatic Groups
- 2 - Programmatic Action Framework
- 3 - Programmatic Groups
- 4 - Policy Programme
- 5 - Programmatic Identity
- 6 - Policy Subsystem
- 7 - Issue Network
- 8 - Epistemic Communities
- 9 - Policy Regime
- 10 - Policy Paradigm

اشغال می‌کنند و اقتدار این نهادها و گروه‌های بازیگر بیشتر می‌شود. فرضیه کثرت‌گرایی بازیگر: احتمال تداوم یک برنامه سیاستی بیشتر است؛ اگر موقعیت‌های قدرتی که تک‌تک اعضای گروه برنامه‌ای اشغال می‌کنند، تنوع و وسعت بیشتری داشته باشد. فرضیه فراگیر بودن بازیگر: احتمال تداوم یک برنامه سیاستی بیشتر است؛ اگر گروه برنامه‌ای متصل به آن در درجه اول با چهره‌های برجسته رقابت حزبی مرتبط نباشد. در این مقاله پس از طرح این فرضیه‌ها، برای تقویت استدلال مطرح شده درباره تغییر سیاست‌ها، شواهدی از سیاست سلامت آلمان ارائه می‌شود که طرفداران تغییر امروز، مخالفان تغییر فردا هستند زیرا مشاغل فردی به تسلط برنامه‌های سیاستی بستگی دارد. مرور ادبیات موجود و داده‌های تجربی نشان می‌دهد که نهادینه شدن برنامه‌های سیاستی و بازیگران برنامه‌ای آنها و همچنین فراگیر بودن و کثرت‌گرایی گروه‌های برنامه‌ای، بر تداوم برنامه سیاستی تأثیر می‌گذارد. در حالی که شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ادعاهای نظری چارچوب اقدام برنامه ریزی شده گاهی اوقات در توضیح فرآیندهای سیاست‌گذاری صادق است اما باید اذعان کرد که همیشه اینطور نیست و محدودیت‌ها و شرایط محدود کننده مهمی وجود دارد که شکل‌گیری سیاست را تحت تأثیر قرار می‌دهند. موفقیت گروه‌های برنامه‌ای و برنامه‌های سیاستی در درجه اول مستلزم فرصت برای شبکه‌سازی است. در نتیجه سیستم‌های سیاسی سعی می‌کنند مبنایی را برای تماس و توسعه مشترک ایده‌ها بین بازیگران سیاستی آن فراهم کنند که بعداً ممکن است این بازیگران با هم همکاری کنند. در حال حاضر در سیاست بهداشتی آلمان شرایطی وجود دارد که به جای پرداختن ساختاری به چالش‌ها و مسائل، بر اساس سیاست هزینه‌های سخاوتمندانه با مشکلات پیش‌رو مواجه می‌شوند. در اینجا، چارچوب اقدام برنامه ریزی شده، ابزاری نظری برای توضیح این تحولات ارائه نمی‌دهد در حالی که سایر نظریه‌ها این کار را انجام می‌دهند. بنابراین، توجه به این نکته ضروری است که چارچوب اقدام برنامه ریزی شده در برخی حوزه‌ها می‌تواند ارزش افزوده ایجاد کند اما در برخی دیگر نه. با این حال، مواردی وجود دارد که در آنها پیوند بین گروه‌های برنامه‌ای و سیاست وجود دارد. برنامه‌ها با افزایش و افول مشاغل سیاسی مرتبط هستند و این زمانی است که چارچوب اقدام برنامه ریزی شده پتانسیل توضیح دهندگی خود را آشکار می‌کند.

اکس (2021) در مقاله‌ای با عنوان «دستورات ریاست جمهوری در یک بوروکراسی مقاوم»^۱ به بررسی این مسئله می‌پردازد که رئیس‌جمهور ایالات متحده برای اجرای دستورات خود به چه میزان قدرت نیاز دارد. همچنین شرایطی را بررسی می‌کند که طبق آن (حق صدور دستور اجرایی و حق عزل یک منصوب) در اختیار یک رئیس‌جمهور قرار می‌گیرد. در این مقاله آمده است که دستورات ریاست جمهوری اغلب تنها توسط بازیگران خارجی از جمله کنگره و دادگاه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد اما محدودیت‌های داخلی پیش‌روی رؤسای جمهور نیز می‌تواند قابل توجه باشد. در بوروکراسی ایالات متحده، رئیس‌جمهور این حق را دارد که بخشنامه‌هایی مانند دستورات اجرایی، یادداشت‌ها و ابزارهای سیاستی مرتبط را صادر کند و کنگره یا دادگاه‌ها در این زمینه مداخله نمی‌کنند. رئیس‌جمهور از نظر تئوری می‌تواند «به صورت یک جانبه»^۲ با انجام تغییرات درون بوروکراسی اقدام به سیاست‌گذاری کند. سوالی که مطرح می‌شود این است که رئیس‌جمهور چقدر برای اعمال تغییر سیاست در داخل یک بوروکراسی قدرت دارد؟ از یک طرف، دامنه اختیارات رئیس‌جمهور ممکن است قابل توجه به نظر برسد اگر رئیس‌جمهور بتواند دستورالعمل‌های الزام‌آور قانونی را برای زیردستان در داخل صادر کند و اگر بوروکراسی و شاخه‌های رقیب دولت با قاطعیت مداخله نکنند. در این پژوهش مدلی بررسی می‌شود که در آن یک رئیس‌جمهور می‌تواند با برکناری برخی از کارگزاران زیردست (منصوبان) و نه برخی دیگر (کارشناسان)، تبعیت از یک بخشنامه را القا کند اما سهم نسبی هر عامل در موفقیت دستورالعمل غیر قابل مشاهده است. برای درک بهتر این چالش‌های مدیریتی که روسای جمهور آمریکا با آن مواجه هستند، یک مدل ساده دو دوره‌ای بررسی شده که در آن رئیس‌جمهور می‌تواند برای یک منصوب، دستور صادر کند، اما نمی‌تواند به طور کامل فرآیندی را که به موفقیت یا شکست آن کمک می‌کند، مشاهده نماید. اگرچه این مدل در چارچوب سیاست‌گذاری ریاست جمهوری، مدلی جدید است، اما مکانیسم پاسخگویی که این مدل بر اساس آن ساخته شده، شبیه مدل‌های

1 - Presidential Directives in a Resistant Bureaucracy

2 - Memor&a

3 - Unilaterally”

پاسخگویی انتخاباتی است که به بررسی نحوه انتخاب و حفظ رأی دهندگان مطلوب می‌پردازد. این مدل شامل یک بازی استراتژیک سیاستگذاری بین ریاست جمهوری و یک مقام منصوب است. اختیارات رسمی رئیس جمهور در بازی محدود به دو حق خاص یعنی حق صدور دستور اجرایی و عزل منصوب است. در دور اول، رئیس جمهور تصمیم می‌گیرد که آیا دستور عملی به آن منصوب صادر کند یا خیر و در صورت انجام این کار، منصوب تصمیم می‌گیرد که آیا دستورالعمل را اجرا کند یا خیر؟ پس از مشاهده منصوب، پس از تصمیم‌گیری برای اجرای دستورالعمل، رئیس جمهور تصمیم می‌گیرد که آیا این مقام جایگزین شود یا خیر. در دور دوم، منصوب دوم برای اجرای دستورالعمل (اعم از منصوب فعلی یا جایگزین) تصمیم می‌گیرد. این مدل دو مرحله متمایز را برجسته می‌کند که در آن قدرت ریاست جمهوری می‌تواند آشکار شود. یکی مرحله اجراست، یعنی زمانی که رئیس جمهور قادر به اجبار منصوب به تبعیت از یک بخشنامه است که به دلیل تهدید ضمنی رئیس جمهور به حذف منصوب، معتبر می‌باشد. مرحله دوم، مرحله صدور است، جایی که رئیس جمهور در وهله اول تصمیم می‌گیرد که بخشنامه صادر کند یا خیر؟ مدل پیشنهاد می‌کند که رؤسای جمهور می‌توانند دستورالعمل‌هایی صادر کنند، زیردستان را برکنار کنند، اهداف ریاست جمهوری را پیش ببرند و به روسای جمهور اقتدار واقعی بدهند اما اقتدار واقعی تضمین نشده و عدم اطمینان وجود دارد. در این پژوهش دو دستورالعمل مهم، «دستور برنامه ریزی نظارتی کلیتون، E.O. ۱۲۸۶۶» و «برنامه ریزی و بررسی تنظیمی» بررسی شده است. این دو دستورالعمل دو دستورالعمل کلیدی است که برای سازمان‌های مختلفی در دولت فدرال اعمال شده‌اند. فرضیه‌های پژوهش به شرح زیر است: فرضیه اول: زمانی که رئیس جمهور از حق برکناری برخوردار باشد، یک دستورالعمل نسبتاً پرمخاطره صادر می‌کند اگرچه مشکلات بخشنامه باید همچنان به اندازه کافی پایین باشد تا این بخشنامه قابل اجرا باشد و در نتیجه در صورت لزوم توسط منصوبین رئیس جمهور قابل اجرا باشد. فرضیه دوم: انطباق با یک بخشنامه بستگی به وضعیت این دستورالعمل دارد و اینکه آیا رئیس جمهور حق برکناری دارد یا خیر؟ زمانی که رئیس جمهور از حقوق برکناری برخوردار باشد، میانگین میزان انطباق با این بخشنامه افزایش خواهد یافت و زمانی که رئیس جمهور فاقد حق برکناری باشد، میانگین نرخ انطباق کمتر از زمانی خواهد بود که رئیس جمهور حق برکناری دارد. فرضیه سوم: رابطه بین میزان وفاداری یک سازمان به رئیس جمهور و انطباق آن با بخشنامه ریاست جمهوری مشروط است: اگر تهدید برکناری رئیس جمهور معتبر باشد، هیچ رابطه‌ای بین وفاداری سازمان و نرخ انطباق وجود ندارد؛ ولی اگر تهدید برکناری معتبر نباشد، یا اگر رئیس جمهور فاقد حق برکناری باشد، نرخ انطباق با وفاداری سازمان افزایش خواهد یافت. فرضیه چهارم: با توجه به انگیزه رئیس جمهور برای صدور بخشنامه‌هایی که می‌تواند توسط منصوبان رئیس جمهور اجرا می‌شود، بعید است رئیس جمهور مجبور به حذف آن منصوب به دلیل عدم رعایت یک بخشنامه شود. تحلیل این پژوهش نشان می‌دهد که اقتدار واقعی رئیس‌جمهور بر تغییر سیاست دور از مطلق است و همچنین با یک پارادوکس ساده احاطه شده است. یک رئیس‌جمهور می‌تواند با صدور بخشنامه‌هایی با ریسک بالاتر، زیردستان را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد زیرا آنها تهدید برکناری رئیس‌جمهور و در نتیجه مشوق انطباق را معتبرتر می‌کنند. اما صدور بخشنامه با ریسک بالاتر همچنین به این معنی است که اجرای دستورالعمل‌ها حتی برای زیردستان وفادار رئیس‌جمهور چالش برانگیزتر خواهد بود که به نوبه خود مجموعه جدیدی از چالش‌های انطباق را ایجاد می‌کند. اهرم فشار رئیس‌جمهور بر زیردستان در بوروکراسی بر ابزاری بی‌سر و صدا (حق حذف) استوار است که می‌تواند توانایی رئیس‌جمهور برای استفاده از دستورالعمل‌ها برای اعمال قدرت واقعی بر جهت تغییر سیاست را محدود کند. اگرچه این تحلیل بر قدرت ریاست جمهوری در ایالات متحده متمرکز است، اما چارچوب کاملاً کلی است و بسط مدل برای مطالعه پیامدهای تخصیص حقوق رسمی مختلف به یک رئیس‌جمهور ساده خواهد بود.

هایس و همکاران (2021) در مقاله با عنوان «تعصب نژادی-جنسیتی در ترجیحات سفیدپوستان آمریکایی برای داشتن اسلحه» استدلال می‌کنند که نگرش آمریکایی‌ها در مورد در دسترس بودن سلاح گرم، تحت تأثیر هویت مالک اسلحه قرار دارد. مطالعات در مورد نگرش آمریکایی‌ها در مورد سیاست‌های تعیین‌کننده در دسترس بودن اسلحه به ندرت مورد بررسی قرار می‌گیرد. اکثر این مطالعات تمایل به تمرکز بر برانگیختن دشمنی نژادی دارند. انگیزه مطالعه علمی نگرش‌های عمومی

نسبت به کنترل اسلحه، توصیف نسبتاً دقیقی از جمعیت شناختی، علایق شخصی، فرهنگی و همبستگی های حزبی حمایت از چنین سیاست هایی را نشان می دهد. ترجیحات بر کنترل اسلحه نیز اساساً جناحی است. حمایت کردن از کنترل شدیدتر اسلحه به ترتیب با ۶۴ و ۵۲ درصد در ایالت های دموکرات به طور قابل توجهی بالاتر از ایالت هایی است که متمایل به جمهوری خواهان بودند. در مورد سیاست کنترل اسلحه، قوانین مستقیماً گروه های جمعیتی خاصی را هدف قرار نمی دهند. اگرچه اکثر آمریکایی های سفیدپوست که در محدوده های روستایی زندگی می کنند، تمایل به مالکیت اسلحه دارند. این ممکن است هنوز به این معنی باشد که سیاست کنترل اسلحه، ماهیت نژادی دارد، اما الگوی نژادپرستی در چند دهه گذشته تغییر کرده است. نتایج یک آزمایش پیمایشی تصادفی که یک آزمایش مستقیم را در اختیار قرار می دهد، بیانگر تأثیر گروه های نژادی و جنسیتی بر نگرش به سلاح است. در این پژوهش از یک آزمایش برای نشان دادن این نگرش استفاده شده است. کنترل/دسترس بودن اسلحه هم تحت تأثیر نژاد و هم جنسیت است. آیا موضوعاتی مانند نگرش آفریقایی-آمریکایی ها در مقابل سفیدپوستان یا مردان در مقابل زنان بر میزان پشتیبانی آنها از دسترسی به سلاح گرم تأثیر می گذارد؟ بر این اساس در این پژوهش، نقش نژاد و جنسیت در شکل دهی نگرش های سیاستی با استفاده از یک آزمایش در یک نمونه ملی از ۳۰۰۰ آمریکایی مورد بررسی قرار گرفته است. این نظرسنجی بین ۲۹ ژانویه ۲۰۱۶ و ۵ فوریه ۲۰۱۶ انجام شد. پس از حذف نمونه ناقص پاسخ ها، با ۲۵۳۶ نمونه کل باقی ماند. تحلیل این مقاله در دو بخش ارائه شده است. ابتدا نتایج آزمایش ارائه شده که تمرکز بر مقایسه های متقابل گروهی برای نشان دادن اهمیت مداخله و بررسی تفاوت های گروهی در پاسخ به آنهاست. در بخش دوم، نتایج یک مدل رگرسیون کاملاً مشخص را برای بررسی اثر مداخله در مقایسه با متغیرهای کمکی رایج تر مانند حزب‌گرایی، ایدئولوژی و مالکیت اسلحه ارائه می شود. در اینجا، یک مدل رگرسیون کاملاً مشخص تر برای همه پاسخ‌دهندگان (نه فقط سفیدپوستان)، تخمین زده شده است. انتظار کلی این است که سفیدپوستان آمریکایی بیشترین حمایت را از دسترس بودن اسلحه برای زنان سفیدپوست داشته باشند و کمترین حمایت از دسترس بودن اسلحه برای مردان سیاه پوست. ادبیات قابل توجهی استدلال کرده است که نگرش بسیاری از سفیدپوستان آمریکایی نسبت به آفریقایی-آمریکایی ها توسط احساس تهدید گروهی هدایت می شود (Belalook, 1967; Bloomer, 1958; Sidanius & Prato, 2001). پژوهش های مداوم نشان می دهد که کلیشه های خشونت سیاه‌پوستان در واقع کلیشه هایی از خشونت مردان سیاه‌پوست هستند. برخلاف مردان سیاه پوست، زنان اغلب به عنوان خونگرم تر و کمتر تهاجمی تر تصور می شوند. در کنار این، این انتظار وجود دارد که تغییرات مداوم در حمایت از کنترل اسلحه در میان گروه های جمعیتی و سیاسی وجود داشته باشد؛ همان طور که در پژوهش های قبلی وجود داشته است. آمریکایی های سفیدپوست، مردان سیاه‌پوست و زنان سفیدپوست در قطب های متضاد ایستاده‌اند. آمریکایی هایی که فکر یک مرد سیاه‌پوست را در ذهن دارند، از دسترس بودن اسلحه کمتر حمایت می کنند، در حالی که فکر یک زن سفیدپوست، حمایت از دسترس بودن اسلحه را افزایش می دهد. علاوه بر این، اندازه این تأثیر بسیار زیاد است - در مقایسه با تفاوت بین دموکرات ها و جمهوری خواهان-. یافته‌های این پژوهش، شواهد تجربی واضحی را ارائه می کنند که نشان می دهد سیاست اسلحه از یک موضوع عمیقاً نژادی فاصله نگرفته است. مطابق با انتظارات نظری، یافته های این پژوهش نیز نشان می دهد که بسیاری از پاسخ‌دهندگان سفیدپوست بسیار کمتر از این ایده حمایت می کنند که آفریقایی-آمریکایی ها نسبت به آمریکایی های سفیدپوست اسلحه دستی خریداری کنند. این یافته ها بر اهمیت تفکر در مورد مسائل پیچیده تاکید می کند. گروه‌های هویتی در درک ترجیحات آمریکایی ها برای (در) اقدام دولت، حتی در حوزه های سیاستی با دستورات صریح قانون اساسی نقش ایفا می کنند. هیچ مطالعه ای، نژاد یا جنسیت دارنده سلاح گرم را بررسی نکرده است. این مسائل، نگرش ها را نسبت به در دسترس بودن اسلحه شکل می دهد. این پژوهش، پیامدهای مهمی برای پژوهش های آینده در حوزه افکار عمومی دارد. در اینجا شواهد تجربی بسیار قوی ارائه شده که درک کردن کسانی که آمریکایی ها آنها را به عنوان صاحب اسلحه تصور می کنند برای توضیح اینکه آیا سیاستگذاران، گروه های ذینفع و شهروندان عادی محدودیت ها یا حمایت ها را برای مالکیت اسلحه می پذیرند یا خیر؛ امری حیاتی است.

اینسر جدناستیک (2021) مقاله ای به عنوان «چه عاملی باعث اختلاف و اجماع حزبی در مورد مسائل رفاهی می شود؟» ارائه کرده است. در این مقاله آمده است: «دولت رفاه یکی از مهمترین دستاوردهای سیاستگذاری است که دموکراسی های مدرن ایجاد کرده اند. دولت رفاه بخش بزرگی از اکثر اقتصادهای توسعه یافته را مصرف می کند و به طور مستقیم بر استانداردهای زندگی میلیون ها نفر تأثیر می گذارد. اندازه و شکل دولت های رفاه تا حد زیادی به عنوان محصول تضاد حزبی^۳ و گروهی درک می شود. بنابراین، از لحاظ نظری، این مقاله به ادبیات جدیدتری در سیاست اجتماعی تطبیقی کمک می کند که به دنبال توضیح این است که چرا باید انتظار داشته باشیم که تفاوت های حزبی در حوزه های سیاستگذاری متفاوت باشد». این مقاله شرح مختصری از درخواست های احزاب در مورد مسائل دولت رفاه ارائه می کند. بنابراین، اختلاف حزبی (یعنی تفاوت بین احزاب چپ و راست) باید در آن حوزه های سیاستی بیشتر نمایان شود. بر اساس این استدلال، بخش های زیر استدلال می کنند که تضاد حزبی باید (۱) در مورد «مسائل درآمدی» (مثلاً سهم بیمه اجتماعی) شدیدتر از «مسائل هزینه ای» (مانند مزایای بیمه اجتماعی) باشد. (۲) برای برنامه هایی که دریافت کنندگان آنها مستحق کمتری دارند (مثلاً مهاجران)، شدیدتر و (۳) برای مزایایی که سطوح بالاتری از بازتوزیع را ایجاد می کنند (مثلاً برنامه های آزمایش شده) شدیدتر است. اکثر رأی دهندگان مزایای اجتماعی سخاوتمندانه را بر مزایای کمتر سخاوتمندانه ترجیح می دهند، با این حال آنها همچنین از پرداخت کمتر مالیات حمایت می کنند. بنابراین، بخش درآمد دولت رفاه (مالیات، مشارکت یا اشکال مختلف تقسیم هزینه) بسیار کمتر از سمت هزینه (عمدتاً پرداخت های نقدی و مزایای غیرنقدی) محبوبیت دارد. بنابراین منطقی است که احزاب راست، دستورکار کاهش بودجه خود را از نظر کاهش بار مالی که دولت رفاه بر مالیات دهندگان تحمیل می کند و در عین حال محدودیت کمتری در بخش هزینه نشان می دهد، ارائه می نمایند. در نتیجه، باید فرض کنیم که تفاوت های چپ و راست در مسائل مربوط به درآمد بیشتر از مسائل مربوط به هزینه ها خواهد بود. این پژوهش از مدل های لجستیک دوتایی^۱ با اثرات تصادفی در سطح مانیفست حزبی برای پیش بینی وقوع گزاره ها به عنوان تابعی از ایدئولوژی حزب (چپ در مقابل راست) و تعامل آن با ویژگی های موضوعی ذکر شده استفاده می کند. فرضیه های پژوهش به شرح زیر است: فرضیه اول: اختلاف حزبی درباره مسائل مربوط به درآمد شدیدتر از مسائل مربوط به هزینه است. در سرتاسر کشورها معمولاً سلسله مراتبی از گروه های اجتماعی وجود دارد که از افراد بسیار مستحق (سالمنان، بیماران، معلولان و خانواده ها) تا افراد کمتر مستحق (بیکار و فقیر) و دریافت کنندگان کم مستحق (مهاجران) را شامل می شود. این سلسله مراتب اجتماعی از شایستگی، یک استراتژی انتخاباتی مناسب برای احزاب ایجاد می کند که به دنبال کاهش هزینه های اجتماعی هستند و در عین حال از واکنش مردم علیه پیشنهادات سیاستی خود اجتناب می کنند. با این فرض که تعدیل نیرو، زمانی برای رأی دهندگان خوشایندتر است که برنامه هایی را برای گروه هایی که کمتر مستحق تلقی می شوند، هدف قرار می دهند. احزاب راست معمولاً شعارهای خود را بر روی این سیاست ها متمرکز خواهند کرد، در حالی که از صحبت در مورد کاهش منافع برای گروه هایی که شایسته تر تلقی می شوند، اجتناب می کنند. در نتیجه، زمانی که گروه اجتماعی متأثر از یک برنامه در ادراکات شایستگی رتبه پایین تری داشته باشد، تضاد حزبی چپ و راست آشکارتر خواهد شد. فرضیه دوم: اختلاف حزبی درباره سیاست های اجتماعی که به نفع گروه های دارای شایستگی کمتر، شدیدتر است. همه برنامه های اجتماعی به یکی از سه اصل عدالت بازتوزیعی^۲، برابری^۳، تساوی^۴ یا نیاز^۵ پایبند هستند. برابری دلالت بر این دارد که منافع برای همه یکسان است. اصل نیاز معتقد است که مزایا باید در درجه اول به کسانی تعلق گیرد که کمترین منابع مادی را دارند، بنابراین برنامه های اجتماعی نیاز به آزمایش دارند. از آنجایی که دولت های رفاه مدرن بخش عمده ای از درآمد خود را از مالیات و مشارکت در درآمد شغلی اخذ می کنند، افراد با درآمد بالاتر معمولاً بار مالی بیشتری را به

- 1 - What drives Partisan Conflict & Consensus on Welfare State Issues?
- 2 - Welfare State
- 3 - Partisan Conflict
- 4 - Revenue
- 5 - Expenditure
- 6 - Binary Logistic Models
- 7 - Redistributive Justice
- 8 - Equity
- 9 - Equality
- 10 - Need

دوش می‌کشند. بنابراین، درآمد دولت رفاه به طور نامتناسبی توسط افرادی با درآمد متوسط و بالاتر تامین می‌شود. در سطح فردی، ایدئولوژی چپ-راست به شدت با ترجیحات مربوط به اصول بازتوزیع مرتبط است. فرضیه سوم: اختلاف حزبی چپ و راست به دنبال میزان توزیع مجدد یک سیاست اجتماعی است. شدت آن برای مزایای آزمایشی^۱ و کمترین شدت برای مزایای مرتبط با درآمد است. این فرضیه‌ها بر روی داده‌های سیاستی بسیار دقیق مطالعه ملی انتخابات اتریش درباره ۶۵ بیانیه انتخاباتی هفت حزب در ۱۵ انتخابات پارلمانی در اتریش بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۱۷، تست شده‌اند. در اینجا رویکرد کدگذاری مانیفست احزاب مورد استفاده قرار گرفته است که هم در پوشش موضوع و هم در روش کدگذاری منحصر به فرد است. هر جمله طبیعی در یک مانیفست را به گزاره‌های استاندارد شده تبدیل می‌کند که معمولاً به صورت «حزب برای مسئله» یا «حزب علیه مسئله» هستند. این منبع داده ۱۸۲۱۹ بیانیه مانیفست کدگذاری شده در ۱۱۱ موضوع مختلف سیاست اجتماعی را ارائه می‌دهد که می‌توان آنها را بر اساس سه فرضیه طبقه بندی کرد: با اشاره به (۱) مسائل مربوط به درآمد یا هزینه‌ها (۲) گروه‌هایی که به عنوان افراد مستحق یا کم‌استحقاق در نظر گرفته می‌شوند (۳) مزایای مربوط به درآمد، برنامه مزایای جهانی^۲ یا برنامه آزمایشی. اظهارات استاندارد شده با سه متغیر ثبت می‌شوند: بازیگر موضوع (در این مورد حزب مانیفست)، دسته موضوع (برگرفته از فهرستی از بیش از ۷۰۰ شماره) و محمول یا مسند (یک مقدار عددی که نشان می‌دهد آیا رابطه بین بازیگر موضوع و موضوع، رابطه رد (-)، حمایت (+) یا خنثی (۰) است). این رویکرد که در هزاران جمله طبیعی در دهه‌ها مانیفست اعمال می‌شود، گزارشی بسیار دقیق از مواضع سیاستی اعلام شده یک حزب ارائه می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تمایز درآمد-هزینه و ادراکات شایستگی، به شدت میزان اختلاف حزبی بر سر مسائل سیاست اجتماعی را شکل می‌دهد، در حالی که درجه توزیع مجدد تأثیر قابل تشخیصی ندارد. این یافته‌ها، درک ما را از رقابت حزبی بر سر دولت رفاه، عمیق‌تر می‌کند و بنابراین به درک تأثیرات ناهمگون حزب‌گرایی بر سیاست‌های اجتماعی کمک می‌کند. اول، تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که تعارض حزبی بر اساس تمایز درآمد و هزینه شکل گرفته است. سیاست‌های مربوط به درآمد، سطح بسیار بیشتری از تضاد حزبی را نسبت به سیاست‌های مربوط به مخارج (مانند خدمات اجتماعی و نقل و انتقالات) جذب می‌کنند. دوم، احزاب چپ و راست اغلب بر سر سیاست‌هایی که گروه‌هایی بسیار شایسته را هدف قرار می‌دهند، توافق دارند. در مقابل، سیاست‌هایی که عمدتاً بر گروه‌هایی تأثیر می‌گذارند که شایستگی کمتری دارند (فقیر، بیکار و غیر بومی) اختلافات حزبی بسیار بیشتری ایجاد می‌کنند. سوم، هیچ تفاوتی درباره سیاست‌هایی با منطق توزیعی گوناگون یافت نشده است. سطح درگیری حزبی که در تجزیه و تحلیل آشکار شد برای برنامه‌های مرتبط با درآمد، برنامه‌های جهانی و برنامه‌های آزمایشی مشابه بود. نتایج نشان می‌دهد که در بحث عمومی، خطر ناهماهنگی بین حوزه‌های سیاست‌گذاری اجتماعی که بیشترین اختلاف را دارند و آن‌هایی که بیشترین بار مالی را برای اکثر اقتصادهای پیشرفته ایجاد می‌کنند، وجود دارد. مخارج بازنشستگی، مزایای خانواده، بهداشت و مراقبت‌های اجتماعی بخش عمده‌ای از هزینه‌های اجتماعی را در همه کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه تشکیل می‌دهد. با این حال اختلاف نظر حزبی عمدتاً بر سایر زمینه‌ها متمرکز است. این گرایش حتی ممکن است تشدید شود، زیرا افزایش مهاجرت در اروپا، درخواست‌های شوونیست رفاهی را در راس برنامه‌ها قرار می‌دهد. توجه عمومی که به یک موضوع جلب می‌شود، اغلب با اهمیت آن در دنیای واقعی مطابقت دارد. نکته دوم این است که بحث سیاسی بر سر دولت رفاه تمایل دارد محدودیت بودجه‌ای که ذات سیاست‌گذاری اجتماعی است نادیده گرفته شود. در حالی که دولت‌ها باید تعادلی بین درآمد و هزینه‌ها ایجاد کنند، این تحلیل نشان می‌دهد درگیری‌های حزبی در مورد مسائل تامین مالی دولت رفاه بسیار شدیدتر است. این امر باعث ایجاد گسست بین تعهد افزایش یا حفظ سطح مزایا و وعده کاهش مالیات می‌شود. اگرچه این استراتژی از نظر انتخاباتی سودمند است، اما این استراتژی رای دهندگان را در بررسی معاوضه واقعی مالیات و هزینه‌هایی که سیاست‌گذاری در دولت رفاه را محدود می‌کند، در وضعیت دشواری قرار می‌دهد.

1 - Means-Tested Programs
2 - Universal Benefits
3 - OECD

پاسج و استیچر (2021) در مقاله ای با عنوان «وقتی اروپا به مقامات محلی ضربه می‌زند: اجرای دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا در آلمان بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۸» به بررسی اجرای دستورات اتحادیه اروپا در آلمان پرداخته‌اند. فدرالیسم و ساختار سیاسی چند سطحی مرتبط با آن اغلب در زمینه تأخیر اجرای دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا مقصر شناخته شده‌اند. در سال ۲۰۰۰، اتحادیه اروپا دستورالعمل چارچوب آب ۲۰۰۰ را ارائه کرد که یک طرح تفصیلی برای بهبود کیفیت آب اتحادیه اروپا بود و باید توسط کشورهای عضو در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۳ اجرا می‌شد. با این حال، برخی از کشورهای عضو با مشکلات جدی در الحاق دستورالعمل اتحادیه اروپا به دستورالعمل‌های ملی خود مواجه شدند. در مورد آلمان، کمیسیون اروپا یک تخلف را در دسامبر ۲۰۰۵ مطرح کرد. دادگاه دادگستری اروپا حکم صادر کرد که پنج ایالت آلمان به تعهدات خود عمل نکرده است. این مقاله درصدد ارائه پاسخ‌های جدید و متقنی به این سؤال است که تأثیرات ظریف فدرالیسم بر اجرای دستورالعمل‌ها اتحادیه اروپا چیست؟ این مقاله بر اجرای هر دستورالعمل در سطح ملی و فرعی در آلمان متمرکز است. در اینجا، ممکن است فدرالیسم از دو مسیر متفاوت بر اجرای سیاست‌ها تأثیر بگذارد: مسیر اول، با استفاده از قدرت بازیگران زیرملی در سطح ملی با به تأخیر انداختن یا تو تصمیمات در مجلس دوم (بوندسرات) یا مسیر دوم، در طول فرایند اجرای دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا در سطح ملی. فرایند اجرای سیاست‌های اتحادیه اروپا به عنوان یک چرخه سیاستی چند سطحی در نظر گرفته می‌شود. تدوین و تصمیم‌گیری سیاستی از طریق دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا به سطح اروپایی سپرده شده است و این وظیفه اساسی کشورهای عضو است که آنها را به سطح ملی منتقل کنند. بر این اساس قوانین ملی، اجرای سیاست را مفهوم‌سازی می‌کند. ون متر و ون هورن (1975: 448) اجرای سیاست را به عنوان یک فرایند چند مرحله‌ای اجرای سیاست، عملکرد و تأثیر سیاست توصیف می‌کنند.

در این راستا چند فرضیه در مورد تغییر در اجرای سیاست‌ها و تأخیر در سیستم‌های سیاسی چند سطحی مطرح می‌شود. این فرضیه‌ها برگرفته از بحث‌های نظری درباره اجرای سیاست‌ها در روابط بین الملل (Chayes & Chayes, 1993) و همچنین پژوهش‌های مربوط به سیاست عمومی و اجرا (Pressman & Vildawski, 1974) و پژوهش‌های مربوط به انطباق هستند. درحالی‌که رویکردهای مدیریتی استدلال می‌کنند که عملکرد اجرای سیاست به ظرفیت دولت برای اقدام، رویکردهای اجرایی و تمایل دولت به تکمیل سیاست وابسته است. علاوه بر این، رویکردهای مشروعیت بر نظام باورهای هنجاری و پذیرش قواعد به عنوان یک محرک کلیدی در رعایت هنجارها تأکید می‌کنند. ادبیات علمی این حوزه بین سه عامل مؤثر در اجرای سیاست‌ها تمایز قائل شده است: عملکرد سطح اتحادیه اروپا، سطح داخلی و عوامل بخشی شامل متغیرهای خاص سیاست. در این پژوهش فرضیه‌های زیر مطرح شده است: (فرضیه مجری زیرملی) اگر دستورالعمل‌ها در سطح زیرملی اجرا شود، اجرای سیاست به احتمال زیاد در مقایسه با سطح ملی به تأخیر می‌افتد. (فرضیه مسئولیت ملی) اجرای انحصاری در سطح ملی سریعتر از اجرای اشتراکی (ملی و فرعی) یا اجرای فراملی انحصاری است. (فرضیه مجلس دوم) حق و تو مجلس دوم احتمالاً فرایند اجرا را به تأخیر می‌اندازد. مجموعه داده‌های جدید این پژوهش شامل همه ۱۹۵۰ اقدام ملی و زیرملی اجرای قانونگذاری گزارش شده بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۸ درباره ۸۴۶ دستورالعمل اتحادیه اروپا است. برای تحلیل داده‌ها از رگرسیون لجستیک باینری استفاده شده است. با استفاده از مدل‌های رگرسیون لجستیک متوجه می‌شویم که درگیرکردن مقامات محلی به طور قابل توجهی اجرای سیاست را به تأخیر می‌اندازد.

متغیر وابسته به موقع بودن فرایند اجرا را اندازه‌گیری می‌کند. متغیر مستقل، مجری سطح زیرملی را مشخص می‌کند. اگر سطح ملی به عنوان یکی از شانزده ایالت زیرملی آلمان، مجری آن باشد، به صورت صفر کدگذاری می‌شود. در راستای رویکردهای مختلف اجرای اتحادیه اروپا، نه تنها تأثیر عوامل نهادی فدرال بر تأخیر اجرای سیاست‌ها مورد انتظار است بلکه پنج متغیر کنترل نیز از ادبیات گسترده‌تر استخراج شده که بر ویژگی‌ها اتحادیه اروپا و سطح ملی بر عملکرد اجرا ممکن است تأثیر بگذارند. احتمال تأخیر در اقدامات داخلی سه برابر بیشتر از اقدامات ملی است. تأثیر در مورد حق و تو مجلس دوم بی

1 - When Europe Hits the Subnational Authorities: the Transposition of EU Directives in Germany between 1990 & 2018

2 - Subnational

3 - Bundesrat

4 - Policy Cycle

نتیجه باقی مانده است. نتایج توصیفی نشان می‌دهد که قوانین ملی در ۴۵ درصد موارد با تأخیر مواجه شده است، در حالی که قوانین ملی در حدود ۹۰ درصد با تأخیر انتقال مواجه است. علاوه بر این، تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که تأخیر در وضعیت مجریان داخلی محتمل‌تر است و اگر مسئولیت ملی انحصاری برای اقدام وجود نداشته باشد یافته‌های این پژوهش چالش‌هایی را در زمینه اجرای دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا نشان می‌دهد. یافته‌های پژوهش عمدتاً از استدلال‌های رویکرد مدیریت پشتیبانی می‌کند که بر تأثیر منفی عوامل نهادی مانند فدرالیسم و بر تأثیر محوری عوامل داخلی بر اجرای سیاست تأکید می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ۱۶ ایالت آلمان مسئول بیش از یک سوم همه اقدامات اجرایی هستند. همچنین سطح زیر ملی عامل اصلی تأخیر در اجرای سیاست‌ها است. به نظر می‌رسد مقامات محلی به عنوان بازیگران اضافی، میزان توانایی دولت برای اقدام و تصمیم‌گیری در مورد نحوه انطباق با دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا را کاهش می‌دهند. تحلیل این مقاله از آلمان به عنوان یک مورد متداول با توجه به سیستم سیاسی فدرال و نظام دو مجلسی آن نقطه شروع متمر ثمری برای بررسی کامل این موضوع است. نتایج این پژوهش همچنین ممکن است به بحث در مورد اجرای سیاست‌های سطح زیرملی که اغلب در سیستم‌های غیرفدرال در نظر گرفته می‌شوند، کمک کند. با این حال، تعمیم‌پذیری این نتایج همچنان باید توسط مطالعات آینده تأیید شود. به طور کلی، این مطالعه به دو حوزه پژوهشی گسترده‌تر درک اجرای سیاست‌های عمومی در نظام‌های سیاسی چند سطحی و به گفتمان عملکرد اجرای کارآمد کمک می‌کند.

References:

- 1- Acs A (2021). Presidential directives in a resistant bureaucracy. *Journal of Public Policy* 41, 776-797. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000264>.
- 2- 776-797. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000264>.
- 3- Arends H (2021). The decentralisation of death? Local budgets & organised crime violence. *Journal of Public Policy* 41, 706-730. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000239>.
- 4- Bandelow NC & Hornung J (2021). Policy programme cycles through old & new programmatic groups. *Journal of Public Policy* 41, 633-652. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000185>.
- 5- Ennsler-Jedenastik L (2021). What drives partisan conflict & consensus on welfare state issues? *Journal of Public Policy* 41, 731-751. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000240>.
- 6- Hansen ER & Jansa JM (2021). Complexity, resources & text borrowing in state legislatures. *Journal of Public Policy* 41, 752-775. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000252>.
- 7- Hayes M, Fortunato D, & Hibbing MV (2021). Race-gender bias in white Americans' preferences for gun availability. *Journal of Public Policy* 41, 818-834. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000288>.
- 8- McCall JR, Bussing A, Hoyman MM, & Paarlberg LE (2021). Place matters: government capacity, community characteristics, & social capital across United States counties. *Journal of Public Policy* 41, 677-705. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000227>.
- 9- Paasch J & Stecker C (2021). When Europe hits the subnational authorities: the transposition of EU directives in Germany between 1990 & 2018. *Journal of Public Policy* 41, 798-817. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000276>.
- 10- Resh WG, Hollibaugh, GE, Jr., Roberts PS, & Dull MM (2021). Appointee vacancies in US executive branch agencies. *Journal of Public Policy* 41, 653-676. <https://doi.org/10.1017/S0143814X20000215>.

1 - Transfer

2 - Multi-Level Political Systems